

همدلی تنها پایه حجاب

بازخوانی گفتگوی دکتر سروش دباغ و "زیتون"

۱۴ فروردین ۱۳۹۵

صالح یحیی پور - پژوهشگر امر فلسفه و دین

مقدمه

چندی است که با حرکت جامعه روشنفکری در تبیین و تدقیق آراء و نظرات اسلامی و اجتهاد در اصول و مبادی و مبانی اساسی دینی سوالات گوناگونی پیرامون حجاب زنان در جامعه ایران که به عنوان یک حجاب اجباری شناخته شده است، صورت می پذیرد و البته پاسخ ها و دریافت هایی متفاوت در انتظار ایفای نقش بر اذهان مخاطبان است.

داستان حجاب داستانی بس طولانی و پرمخاطب است و این داستان سایه ای به راستای تاریخ بر سرزمین ایران بزرگ دارد که گویی با دو عنصر "مذهب" و "حکومت" گره ای محکم خورده است. مسئله حجاب به باور دکتر سروش دباغ به همراه خود مباحثی چون "امر اخلاقی و غیر اخلاقی" و "پوشش متعارف" را در بر دارد.

نویسنده سعی بر واکاوی این معانی از دید خود دارد و همت گماشته تا قدری حول مسئله حجاب علاوه بر طرح سوالاتی در باب امر اخلاقی و عرف؛ موارد مهم دیگری که در مسئله حجاب باید بر آن ها نیز نظر افکند را ممزوج با نظر شخصی خود بیان کند.

بهار ۹۵

صالح یحیی پور

به قول ریچارد فولتس در کتاب مذهب راه ابریشم می‌گوید: "گمان می‌رود مردمان ایران بزرگ - منطقه فرهنگی که از خاورمیانه تا قفقاز، خوارزم، ماوالنهر، بلخ و پامیر امتداد دارد و مردمان آن مادها، پارسها و پارتها و سغدیان بودند - پیش از اسلام همگی آیین زرتشتی داشتند اما در حقیقت خدایان متعددی پرستیده می‌شدند علی‌الخصوص میترا خدای پیمان‌ها و آناهیتا خدای آبها اما خدایان دیگری هم بر حسب زمان، مکان یا گروه‌های مختلف مورد پرستش قرار می‌گرفتند."

وقتی به نقوش مختلف از بقایای حکومت هخامنشی می‌نگریم و یا تصاویر باقی مانده از آن دوران را ملاحظه می‌کنیم لباس‌های زنان ایرانی همواره لباس‌های بلند تا مچ پا نمایان شده است .

این مسئله به خوبی نکته‌ای را برای ما بیان می‌کند که چرا در ایران با پرستش‌های گوناگون حجاب حضور داشته است . پس به نظر مذهب یا دین که شاخه‌ای از فرهنگ یک ملت است عملاً بازیگر اصلی انتخاب یا عدم انتخاب حجاب بعنوان امری اجباری یا اختیاری نبوده است .

جناب سروش دباغ در اولین پاسخ‌شان بیان کرده‌اند که "اگر نحوه پوشش کسی متعارف و مطابق با عرف باشد؛ رواست." متعارف و عرف یعنی چه ؟

عرف در لغت از ریشه لاتین *mōrēs* است که به معنی عادات یا شیوه‌ها معمول است که جامعه آنها را اکتساب می‌کند . شاید عرف یکی از آن دسته لغت‌هاست که فاعلش روح جاری جامعه است که البته صرف نظر از درستی یا غلطی یک جامعه از آن پیروی می‌کنند.

عرف در اصل یک مد روز است و یک باب روز چیزی است که نسبت به زمان و مکان حضور دارد و از این رو در آن محدود است و اگر زمان و مکان را از آن جدا کنیم "ممکن" می‌شود .

این که آیا حجاب در جامعه کنونی ما عرف است یا خیر سوالی است که کمتر کسی به آن پاسخ داده است و شاید شنیدن چنین پاسخی ممکن نباشد .

چرا که در بافت جامعه کنونی ما زمان چندگونه است .

درک این مسئله نیازمند حضور در جامعه و شناخت اقشار و طرز تفکر آن‌ها بصورت میدانی است . وقتی شریعتی منشور جامعه شناسی خود را مطرح می‌کند به خوبی این واقعیت را توضیح داد که مردم پیرو یک اتفاق در قاعده بیشترین سهم حضور را دارند و شاید کمترین بهره از روشنفکری . فارق از انتخاب درست یا غلط اکثریت که به زعم نویسنده موافقین حجاب هستند باید در نظر گرفت که سکه دو رو دارد . یک رای اکثریت و دو احترام به اقلیت.

در سال ۱۳۶۳ قانون حجاب توسط مجلس اجباری شد.

عرف و قانون دو گزاره درهم تنیده‌اند. در یک جامعه مردم سالار، قانونگذاران معمولاً می‌کوشند تا قوانین را با توجه به عرف جامعه وضع و تدوین کنند، اما هنگامی که قانونگذاران برگزیده ملت به عنوان یک گروه نخبه به این نتیجه برسند که عرفی برخلاف مصلحت آن جامعه است، می‌توانند در راستای رد و عدم پذیرش آن به وضع قوانین بپردازند.

به نظر می‌رسد سهم عظیم عرف در جامعه کنونی داخلی ایران موافقین حجاب باشند که با دیدگاهی محافظه کارانه و سنتی به مسائلی این چنینی می‌پردازند . چنانچه بپذیریم که ۵۱ درصد مردم سنتی ایران به حجاب رای می‌دهند و حجاب را در عرف می‌پندارند؛ اکنون رای اکثریت و احترام اقلیت را چگونه می‌توان توجیح کرد . اجبار که قانون باشد و قانون گذار در طی قانون گذاری خود با این عقیده

که التزام به قانون و همچنین عدم متروک شدنش در بازه زمان وجود دارد قانون گذاری کرده است. شاید این را جناب دباغ باید پاسخ بدهند که

آیا پذیرفتن قانون و احترام به آن امری غیر اخلاقی است؟

البته لازم به ذکر است که ایشان بین وجوب فقهی و قانونی تمایز قائل شدند اما در نهایت باید چه پاسخی داد؟ شاید حجاب در ترازوی اخلاق که در اکثر نوشته های آقای دکتر دباغ به آن پرداخته شده است باید دچار بازنگری شود و سوال صحیح آن باشد که آیا احترام به اقلیت با حضور و وجود اجبار و همچنین خلط رای اکثریت قابل تجمیع است یا خیر! شاید اینجا بیان مسئله شرعی از لطف نباشد.

در ایراداتی که به شرطیعی گرفته می شود بیان می شود که باران زیاد برای کارگری که تمام فرش های هم روستایی های خود را شسته و از منفعت آن قصد امرار معاش دارد شر و برای کشاورزی که به زحمت زیر آفتاب دانه کاشته و منتظر میوه است رحمت است. این اثر دیالکتیکی و یا این dilemma باید توسط خود انسان به عنوان موجود حاضر و تاثیر گذار و به اندیشه نگارنده واجب الوجود تصحیح شود و خداوند اگر وجود داشته باشد از این اتهام تبرئه می شود زیرا تنها خالق است. کنون که وضع قانون و عرف و احترام و در نهایت مولود امر اخلاقی یا غیر اخلاقی دست انسان است باید این سوال را پرسید که چه طور می توان به آن درجه از اخلاق رسید که جناب سروش دباغ بیان کردند؟

در نهایت جناب سروش دباغ به بیان نکته "حد عرف" پرداخته اند که حجاب تا حد عرف امکان پذیر است نه بیشتر و نه کمتر. و بعد بعنوان مثال از زمان رضاشاه و داستان کشیدن چادر از سر زنان اشاره فرمودند. اما آنچه شاید محل سوال باشد و امیدوارم که به توان علاوه بر چهارگانه های حجاب ایشان در جایی با حدود و ثغور و بسط بیشتری پیرامون آن مطالعه کرد این سوال باشد: عرفی که اینگونه با مذهب و حکومت و عادت و ... خلط شده است، حدش را با چه معیاری می توان سنجید تا نسبت به آن عمل کرد؟

چه حدی از بی حجابی، ناهنجاری اجتماعی است؟ آیا نمایان شدن مقداری از مو، برهنه بودن سر، نمایان شدن سینه و پاهای یک سان است یا متفاوت است؟

فرق امر مالیات با حجاب در اجبار چیست؟ عقلا در جایی از راه الزام و اجبار طرفداری می توان کرد. برای نمونه، دولت ها برای اجرای برنامه های خود نیازمند داشتن بودجه و گرفتن مالیات از مردم هستند. با این حال، از روش الزام مستقیم استفاده نمی کنند و تمام راه های مطالبه را به کار می گیرند تا به طور غیرمستقیم به مقصد خود برسند. آن گاه اگر تمام راه ها به نتیجه نرسید، مراتب الزام را از خفیف ترین تا شدیدترین آن می پیمایند. بنابراین، در جایی که تخلف موجب نقض قانون و اختلال در جامعه شود و تنها راه جلوگیری از آن مجازات باشد،

از سویی در میان مشرعه از زمان پیامبر تا امروز چنین سیره ای وجود نداشته است که برای هر معصیتی، مجازات تعیین کنند و برای هر رفتار اختلال آمیزی، تعزیر در نظر بگیرند. دلیل یادشده در جایی نقل نشده است که در زمان پیامبر یا ائمه، کسی را به خاطر رعایت نکردن حجاب تعزیر کرده باشند تا ردع نکردن آنان، حجت و دلیل بر سیره امضایی باشد. چنین سیره ای به طور خاص درباره حجاب نبوده است. یادم می آید در سفری با همسرم به سواحل دریای مدیترانه خیره شده بودم که ناگاه دختری با لباس بسیار پوشیده در آب با همسرش به تفریح پرداخته بود شاید جایز است بیان شود که بالای ۷۰ درصد افراد جذب آن دختر شده بودند و به ایشان خیره گشته بودند. آیا باز می توان گفت که حجاب جایگاه و خواستگاه اجتماعی و جغرافیایی دارد مثلا در مملکت اسلامی با مملکت غیر اسلامی بی حجابی همان

عرف جامعه تعیین می شود پس عقوبت فقهی ندارد! و یا کارکرد اجتماعی دین را باید حذف کرد و گفت هر کس به درون خود باز گردد و قاضی مراد و نیت و عمل خود باشد.

در نهایت یک دنیا سوال مانده است که باید صمیمانه به آنها پاسخ گفت.

وقتی ایشان می گویند که حکومت نباید در این حوزه ها دخالت کند و این دست مسائل را باید به دست جامعه مدنی سپرد؛ ناخود آگاه ذهن نویسنده به سمت اساس و اصل اخلاق در نظر شوپنهاور می رود.

شوپنهاور یگانه پایه اخلاق را Mitleid که همان همدلی و شفقت و غمخواری است می داند.

زیرا حکومت دموکرات باید با آراء مردم قانون وضع کند زیرا عرف را جامعه که متشکل از مردم هستند مشخص می کند. و به نظر می رسد که وظیفه روشنگری برای همدلی بین مردم مهمتر است از اجبار به گماردن یا عدم گماردن چادر و حجاب سر و گردن در جامعه ایرانی.

پس سوال مطرح شده این است که چگونه می توان همدل شد؟

شوپنهاور در کتاب پایه اخلاق خود می گوید: این همدلی است که به تنهایی پایه واقعی هر عدالت اختیاری و هر محبت راستین را تشکیل می دهد. تا زمانی که اعمال از آن نشأت بگیرند ارزش اخلاقی خواهد داشت و هر رفتاری که ناشی از هر انگیزه دیگری غیر از همدلی باشد ارزش اخلاقی نخواهد داشت.

شاید می توان گفت جناب سروش دباغ هم بیشتر سمت و سوی "شوپنهاوری" دارد تا "کانتی" چرا که کانت اساس اخلاق را "خود" می داند و حتی تکالیف انسان نسبت به خود را بنیادی تر از تکالیف انسان نسبت به دیگران می داند: «کسی که از تکالیف نسبت به خود تخطی کند کاملاً فاقد ارزش ذاتی و درونی است. پس قصور در تکالیف نسبت به خود تمام ارزش انسان را از انسان می گیرد اما قصور در تکالیف نسبت به دیگران فقط به طور نسبی ارزش انسان را می گیرد. پس تکالیف انسان نسبت به خویش شرط و پایه و اساس مراعات تکالیف نسبت به دیگران است.

این سه نکته اصلی که منشاء رفتار است را نگاه کنید:

- ۱- خودخواهی (Egoism) که خوشی و سعادت خود را طلب می کند و بی حد و حصر است.
- ۲- بدخواهی (Malice) که پریشانی و غم و غصه دیگران را طلب می کند و می تواند تا بالاترین حد ظلم گسترش یابد.
- ۳- همدلی (Compassion) که خیر و آسایش دیگران را طلب می کند و می تواند باعث نجابت و بزرگ منشی گردد.

شاید همدلی تنها گزینه پیش روی ما باشد.